



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



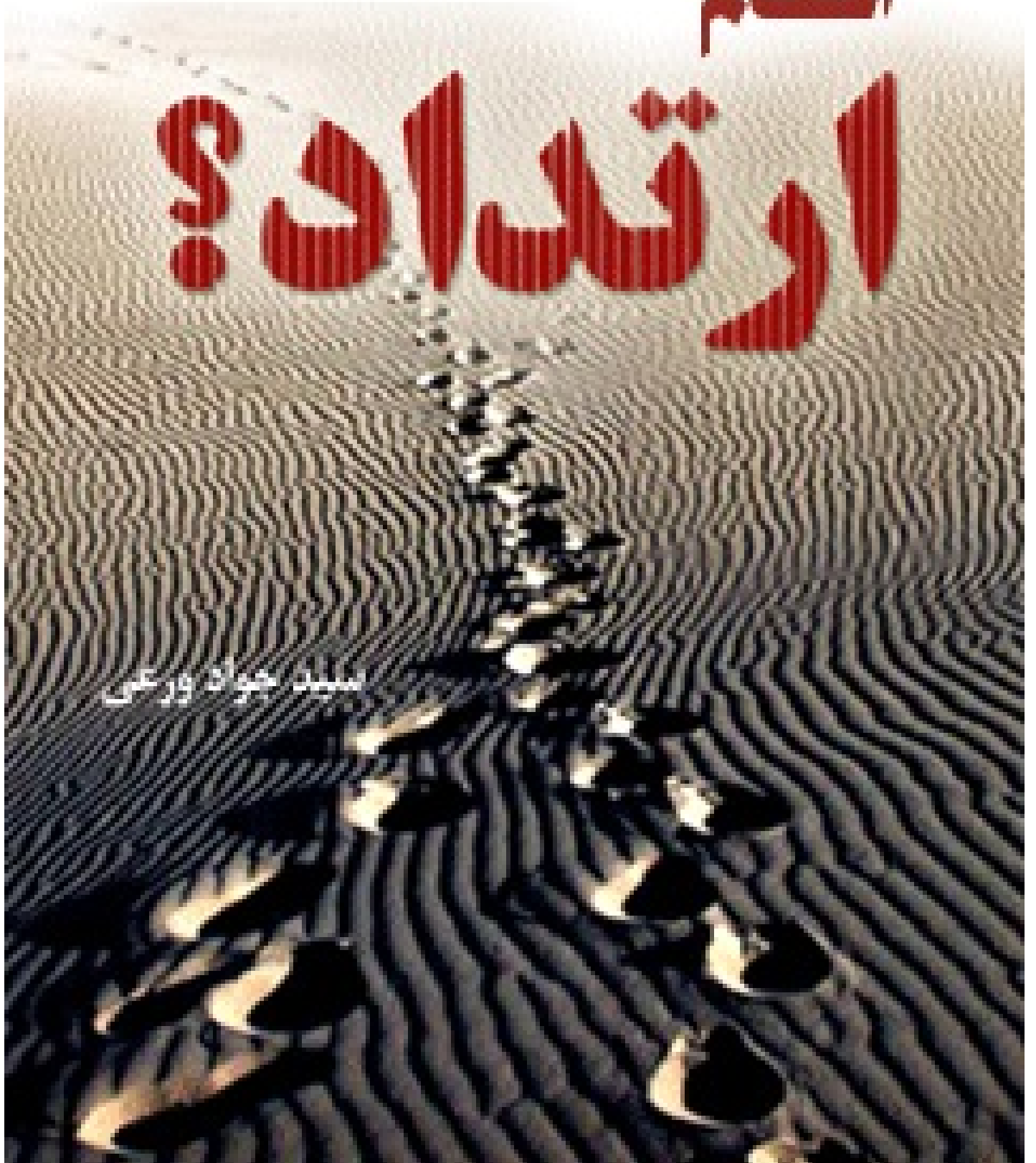
عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

احکام

# ارتداد؟

سید شوکت علی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# احکام ارتداد

نویسنده:

جواد ورعی

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	احکام ارتداد
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	استتابه و عدم استتابه
۷	اشاره
۸	روایات مسأله
۸	اشاره
۸	طائفه ۰۱
۱۰	طائفه ۰۲
۱۰	طائفه ۰۳
۱۱	اقوال فقها
۱۱	اشاره
۱۱	عبارات فقهاء متأخر
۱۵	حد استتابه
۱۷	مرجع تشخیص ارتداد و صدور حکم
۱۷	اشاره
۲۰	دلیل مسأله
۲۰	اشاره
۲۰	روایت ۰۱
۲۳	روایت ۰۲
۲۴	روایات مانع
۲۹	احکام زن مرتد
۲۹	اشاره

۲۹	زندانی کردن
۲۹	اشاره
۲۹	روایات مسأله
۳۲	جمع بندی روایات
۳۳	آیا زن مرتد از شوهرش جدا می شود؟
۳۴	حکم اموال زن مرتد چیست؟
۳۴	اموال مرتد
۳۷	جمع بندی
۳۸	مسائل غیر منصوص
۳۹	تأسیس اصل
۴۳	پاورقی
۵۷	درباره مرکز

در دو بخش قبلی، «ارتداد از نظر اهل لغت و در قرآن کریم»، «اقسام ارتداد»، «ملاک و ضابطه ارتداد فطری» و «موجبات ارتداد» توسط استاد محترم مورد بحث قرار گرفت. اینک در بخش پایانی مباحث دیگری پیش روی شماست. «استتابه و عدم استتابه و موارد هر کدام»، «حدّ و مقدار استتابه»، «مرجع تشخیص ارتداد و مجری حد ارتداد و بعضی از فروع آن»، «احکام زن مرتد مانند زندانی شدن، جدایی از شوهر»، «اموال مرتد» و «مسائل غیر منصوص»، مباحثی هستند که از نظر فقهی مورد بحث قرار گرفته و اقوال فقها و ادله هر کدام بررسی شده اند. این بخش محصول چندین جلسه درس با حضور گروهی از فضیله حوزه است. به شیوه دو بخش گذشته، موارد ارجاعات با شماره پاورقی آمده و مواردی که مقرر نکته ای توضیحی یا تکمیلی را افزوده با شماره داخل پراکنش مشخص شده است.

یکی از تفاوت‌های اساسی در احکام مرتد فطری و مرتد ملی، مسأله «استتابه و عدم استتابه» است. در کتب فقهی با استفاده از روایات آمده است که مرتد فطری بدون آنکه استتابه شود، احکامی بر آن مترتب می‌گردد، ولی مرتد ملی استتابه می‌شود، اگر توبه کرد احکام ارتداد مترتب نمی‌شود ولی چنان که از توبه اجتناب ورزید، احکام ارتداد جاری می‌شود. سؤالی که در این باره مطرح است اینکه اگر مرتد فطری قبل از استتابه، خودش توبه کند آیا باز هم احکام ارتداد جاری است یا توبه اش پذیرفته شده و احکام بر او مترتب نمی‌شود یا بعضی از احکام مترتب شده و بعضی دیگر منتفی می‌گردد؟ برای روشن

شدن مطلب باید روایات مسأله را مورد بررسی قرارداد.

## روایات مسأله

### اشاره

روایت ما در این مسأله، چهار طائفه است: طائفه اول، در باره مرتد فطری است که «لایستتاب» و مجموعاً هفت روایت است. طائفه دوم، در باره مرتد ملی است که «یستتاب» و مجموعاً سه روایت است. طائفه سوم، حاوی حکم هر دو قسم است که فطری استتابه نمی شود ولی ملی استتابه می شود و مجموعاً چهار روایت است. طائفه چهارم، سخنی از مرتد فطری و ملی ندارد و تنها سخن از استتابه و عدم استتابه دارد که به قرینه سه طائفه قبلی بر دو گروه فطری و ملی حمل می شود. روایات حاوی «عدم استتابه» بر مرتد فطری و روایات حاوی «استتابه» بر مرتد ملی حمل می شوند.

### طائفه ۱

روایت اول، مکاتبه با امام هشتم است که قبلاً نقل کردیم. «رجل ولد علی الاسلام ثم کفر و اشرك و خرج عن الاسلام هل یستتاب او یقتل و لا یستتاب، فکتب (ع): یقتل». [۱]. «لا یستتاب» به چه معناست؟ یعنی توبه اش فایده و اثری ندارد یا وظیفه ما استتابه او نیست؟ البته ممکن است خودش توبه کند. اینکه توبه او اثر دارد یا نه، ظاهراً روایت ناظر به این جهت نیست. البته فقهای شیعه در باره مرتد فطری که توبه کرده باشد، نیز معتقدند احکام ارتداد جاری می شود و توبه او اثری ندارد ولی جای این سؤال باقی است که در این روایت، سخن از عدم قبول توبه ندارد، بلکه سخن از «عدم استتابه» دارد و عدم استتابه اعم از این است که شخص خود توبه کند یا نکند. من تردید دارم که آیا روایت شامل کسی که خودش توبه کرده باشد، هم



می شود یا نه؟ آیا «یُقتل» در روایت اطلاق دارد؟ یعنی چه توبه کرده باشد و چه توبه نکرده باشد، کشته می شود؟ آیا ما یقین داریم که امام از این جهت نیز در مقام بیان بوده تا بتوانیم به اطلاق تمسک کنیم؟ اگر بخواهیم از این روایت لزوم قتل را به طور مطلق استفاده کنیم، سه راه دارد: ۱ روایت دلالت بر لزوم قتل دارد، گویا سائل برای آنکه راهی برای کشته نشدن مرتد پیدا کند از امام سؤال کرده که آیا راهی دارد؟ ولی امام پاسخ فرموده: راهی وجود ندارد و چنین شخصی باید کشته شود. این احتمال در روایت ضعیف است. ۲ به اطلاق «یُقتل» در کلام امام تمسک شود یعنی «یقتل سواء تاب ام لم یتب». ولی این احتمال مبنی بر آن است که یقین کنیم امام(ع) از این جهت نیز در مقام بیان بوده و چنین یقینی وجود ندارد. ۳ تنها راه باقیمانده، ترک استفصال از سوی امام است. امام(ع) که می داند بعضی از افراد پس از ارتداد توبه می کنند و بعضی عناد ورزیده و به حال کفر باقی می مانند، قاعدتاً اگر حکم این دو صورت متفاوت بود باید استفصال می کردند. ترک استفصال در مقام حاجت قبیح است. البته ممکن است که سؤال کننده نسبت به این جهت متوجه نبوده، اما امام در مقام بیان حکم شرعی باید حکم هر دو صورت را بیان می کردند و چون چنین تفصیلی را مطرح نکرده اند، معلوم می شود که توبه مرتد فطری، تغییری در احکام ارتداد ایجاد نمی کند. پس تنها راهی که می تواند لزوم قتل

مرتد فطری را، حتی پس از توبه، اثبات کند، همین راه سوم است. روایات دیگر نیز شبیه همین روایت است، به عنوان نمونه: روایت دوم، روایت عمار ساباطی است که قبلاً نقل کردیم «... فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته بائنه منه يوم ارتد و یقسّم ماله علی ورثته و تعتدّ امرأته عدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا یستتبه». [۲]. روایت چند حکم قطعی مرتد فطری را بیان کرده، ولی آیا روایت اطلاق دارد؟ چه توبه کند و چه بر کفر خود اصرار ورزد؟

## طائفه ۰۲

طائفه دوم روایات مربوط به مرتد ملّی است که استتابه می شود و توبه اش پذیرفته است و خارج از مورد بحث ما می باشد. [۳].

## طائفه ۰۳

روایت اول: عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن قال: سألته عن مسلم تنصّر قال: یقتل و لا یستتاب. قلت: فنصرانی اسلم ثم ارتدّ قال: یستتاب فان رجع و الاّ قتل. [۴]. چند روایت دیگر به همین مضمون وجود دارد که در بحث ارتداد فطری نقل کردیم. (روایت هشتم و نهم) در میان روایات فراوان این طائفه تنها یک روایت به چشم می خورد که تعبیر (لا یستتاب) ندارد بلکه (فلا توبه له) دارد که قابل توجیه و تأویل نیست و چون در مرتد ملّی، استتابه مسلم است، لذا روایت مربوط به مرتد فطری است. روایت چنین است: محمد بن یعقوب عن محمد بن ابراهیم عن ابیه و عن عدّه من اصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعاً عن ابن محبوب عن العلاء ابن رزین عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر (ع) عن المرتد قال: من رغب عن الاسلام و کفر بما انزل علی محمد (ص) بعد اسلامه، فلا توبه له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسّم ما ترک علی ولده. [۵]. در میان انبوه روایات، در هشت روایت تعبیر (لا یستتاب و یقتل) به چشم می خورد که در میان آنها روایت صحیح، موثق، ضعیف و مجهول وجود دارد، از این رو با توضیحاتی که گذشت، دست ما از روایات کوتاه است؛ تنها روایت قابل توجه، روایت محمد بن مسلم است که تعبیر «فلا توبه له» دارد و ظاهرش این است

که توبه اش فایده ای ندارد.

## اقوال فقها

### اشاره

شیخ صدوق در مقنع، شیخ طوسی در نهاییه، ابن ادریس در سرائر، ابن حمزه در وسیله، یحیی بن سعید در جامع، محقق در شرایع، علامه در قواعد و ارشاد، شهید اول در دروس و شهید ثانی در مسالک [۶] همگی معتقدند که توبه مرتد فطری پذیرفته نیست تنها این براج عبارتی دارد که اگر صحیح باشد و عبارتی از نسخه اصلی ساقط نشده باشد (چنانکه بعضی احتمال داده اند)، بر خلاف سایرین است [۷]. عبارت چنین است: «و اذا كان المرتد مولوداً علی فطره الاسلام وجب قتله من غیر استتابه فان تاب لم یکن لاحد علیه سبیل»، [۸]. صاحب جواهر هم ادعای اجماع محصل کرده و هم اجماع منقول، ولی ما که آراء قدما را بررسی کردیم، پنج یا شش نفر «لا یستتاب» تعبیر کرده اند، شش یا هفت نفر «لن تقبل توبته» تعبیر کرده اند، لذا به نظر ما اجماع محصل وجود ندارد و اجماع منقول نیز حجت نیست. با وجود این همه روایات به احتمال قوی اجماع اگر باشد مدرکی است. [۹] عبارت تنی چند از فقهای متأخر را در این باره نقل می کنیم:

### عبارات فقهاء متأخر

شهید اول در دروس می گوید: ولا تقبل منه التوبه ظاهراً و فی قبولها باطناً وجه قوی. [۱۰]. مراد از ظاهر و باطن چیست؟ ۱ یعنی احکام فقهی با توبه برداشته نمی شود ولی به احتمال قوی خداوند توبه مرتد فطری را می پذیرد. ۲ سه حکم فقهی معروف قتل، جدایی همسر و تقسیم اموال با توبه برداشته نمی شود، اما احکامی چون نجاست یا ارث بردن که از آثار باطنی

هستند، پس از توبه برداشته می شوند. شهید ثانی در مسالک الافهام می نویسد [۱۱]: «و لا- تقبل توبته ظاهراً لما ذكرناه (که سه حکم معروف برداشته نمی شود) و للاجماع، فیتعین قتله مطلقاً، و فی قبولها باطناً قول قوی حذراً من تکلیف ما لا یطاق لو کان مکلفاً بالاسلام او خروجه عن التکلیف ما دام حیاً و هو باطل بالاجماع، و حیثاً لو لم یطلع علیه احد او لم یقدر علی قتله او تأخر قتله بوجه و تاب، قبلت توبته فیما بینه و بین الله تعالی و صحت عباداته و معاملات و طهر بدنه، و لا یعود ماله و زوجته الیه بذلک، عملاً بالاستصحاب و لکن یصح له تجدید العقد علیها بعد العده و فی جوازها فیها وجه کما یجوز للزوج العقد علی المعتده عنه بائناً و بالجمله فیقتصر فی الاحکام بعد توبته علی الامور الثلاثه فی حقه و حق غیره و هذا امر آخر وراء العقول باطناً». [۱۲]. ممکن است در استصحاب مناقشه شود، زیرا در حال کفر و ارتداد، مالش به ورثه منتقل شده و با توبه کردن موضوع عوض می شود و لذا استصحاب جاری نیست. البته مسأله مورد اختلاف است، حکمی را از عنوانی به عنوان دیگر سرایت دادن، استصحاب نیست بلکه «تسریه الحکم من عنوان الی عنوان آخر» است، ولی اگر حکمی به یک شخص تعلق گرفت مثلاً زنش از او جدا شد، الان پس از توبه شک می کنیم که آیا زمان جدایی به سر آمده یا نه، می توانیم استصحاب جاری کنیم، زیرا معنون واحد است هر چند عنوان تغییر کرده باشد. شاید شهید ثانی

که استصحاب جاری کرده، از کسانی باشد که اتحاد معنون را برای جاری کردن استصحاب کافی بدانند. خلاصه به نظر شهید آن سه حکم منصوص با توبه برداشته نمی شود ولی احکام غیر منصوص با توبه برداشته می شود. [۱۳]. فیض کاشانی می گوید: «تقبل توبته فیما بینہ و بین اللہ فتصح عباداته و معاملاتہ». امام خمینی می نویسد: «و لا تفید توبته و رجوعه الی الاسلام فی رجوع زوجته و ماله الیه، نعم تقبل توبته باطناً و ظاهراً ایضاً بالنسبه الی بعض الاحکام فیطهر بدنه و تصح عباداته و یملک الاموال الجدیده باسبابه الاختیاریه کالتجاره و الحیازہ والقهریه کالارث و یجوز له التزویج بالمسلمه بل له تجدید العقد علی زوجته السابقه». [۱۴]. آیت الله خوئی می نویسد: «فی بیان وجه قبول توبته بالنسبه الی غیر الاحکام اللازمه و ذلك لعموم ما دلّ علی قبول التوبه (ان الله یغفر الذنوب جمیعاً)، و ما دلّ علی ان من اظهر الشهادتین یحکم باسلامه و یؤکد ذلك انه لا شکّ فی عدم سقوط التکلیف عنه و انه مکلف بالصلوه و الصیام و غیرهما مما یشرط فی صحته الاسلام فلو لم تقبل توبته امتنع تکلیفه بذلك مع انه مسلم بمقتضی اظهار الشهادتین». [۱۵]. صاحب جواهر نیز در مسأله تردید کرده است و در میان فقهاء اعم از قدما و متأخرین کسی را نیافتیم که در بقای آن سه حکم پس از توبه تردید نماید، لذا روایت محمد بن مسلم را به قرینه اجماع یا سایر روایات، بر این سه حکم حمل می کنیم. البته من ادعای اجماع ندارم، بلکه صرفاً مخالفی در مسأله نیافتیم. سه حکم

یاد شده، هم در روایت عمار ساباطی است و هم در روایت محمد بن مسلم؛ مخالفی نیز در مسأله وجود ندارد. نسبت به روایت عمار ساباطی هر چند بعضی از علما همچون صاحب قاموس الرجال، اردبیلی در جامع الرواه و آقای حجت معتبر نمی دانند، اما موثقه است و به نظر ما قابل اعتماد است. روایت محمد بن مسلم نیز مشکلی ندارد. «جدایی همسر» در این روایت و «تقسیم اموال» که پس از توبه هم به قوت خود باقی است، طبق قاعده است. چون ابانه زوجه به معنای بطلان عقد است و صحت عقد بار دیگر نیازمند دلیل است. نسبت به تقسیم اموال نیز، توبه نمی تواند اموال تقسیم شده بین ورثه مسلمان را بازگرداند. بنابراین به نظر ما نسبت به این دو حکم حتی اگر روایت و اجماعی هم نبود، طبق قاعده بود، اما نسبت به بقای حکم قتل پس از توبه به نظر ما تردید وجود دارد و لذا نه فتوا به جواز قتل می دهیم و نه عدم جواز، و در واقع در این مسأله متوقف هستیم چون هر دو می تواند مستند به دلیل باشد. ممکن است کسی بگوید چون کشتن مسلمان حرام است، نمی توان مرتدی را که توبه کرده و بار دیگر به دامن اسلام برگشته، به قتل رساند، ولی پاسخ این دلیل آن است که مسلمانی که مسبوق به ارتداد نباشد، کشتن وی حرام است، حرمت قتل مسلمانی که مسبوق به ارتداد است، معلوم نیست. به قول صاحب مدارک، اگر در جواز قتل او شک کردیم، می توانیم استصحاب کنیم. و اگر کسی بخواهد با استناد به دو

روایت فوق جواز قتل را اثبات کند ممکن است بگوییم آن دو روایت معارض دارند. هم با عمومات کتاب در تعارض اند و هم با عمومات سنت. لذا من در این مسأله توقف می کنم. [۱۶].

### حد استتابه

در بحث استتابه، یک مسأله این است که استتابه مرتد واجب است یا مستحب؟ برخی از فقها واجب دانسته و بعضی مستحب شمرده اند. به نظر ما در جایی که استتابه گفته شده مثل مرتد ملی و زن مرتد، واجب است چون در روایات امر به استتابه شده و امر افاده وجوب می کند. [۱۷]. مسأله دیگر این است که چند مرتبه استتابه لازم است؟ یک مرتبه یا بیشتر؟ در یک جلسه یا جلسات متعدد؟ در بعضی از روایات استتابه مطلق است و در بعضی از روایات سه مرتبه تکرار شده است. سه روایت که هیچ کدام صحیح نیست [۱۸]، سه روز استتابه را سفارش کرده و در بعضی از روایات آمده که اگر مرد مرتد روز چهارم توبه نکرد، کشته می شود، و اگر زن باشد، در زندان نگهداری می شود. استتابه باید مکرر انجام شود و نباید برای آن مقدار معین کرد [۱۹]، زیرا تا زمانی که امید به توبه مرتد وجود دارد باید استتابه را ادامه داد. در بعضی از نقلها آمده که حضرت علی (ع) تا بیست روز به شخصی مهلت داد و در منابع اهل سنت تا چهل روز هم نقل شده است. بنا بر این نظر، روایاتی که دو بار یا سه بار، دو روز یا سه روز را معین کرده اند، ضعیف یا به عنوان ذکر مثال آورده

اند. از این رو به تأخیر انداختن حد برای مصلحت مانعی ندارد ولی تعطیل آن جایز نیست. اگر معلوم شد که لجاجت می‌ورزد، می‌توان حد را جاری کرد ولی تا وقتی که خواستار حل شبهه فکری خویش است، موظفیم حد را به تأخیر اندازیم. صاحب جواهر می‌گوید: اگر کسی ادعا کرد که مهلت لازم دارد تا توبه کند، ما وظیفه نداریم به سخن او گوش بسپاریم، یا مسلمان می‌شود یا به دستور پیامبر(ص) او را به قتل می‌رسانند [۲۰]. به نظر ما این سخن تمام نیست، زیرا به حکم آیات متعدد قرآن، ما وظیفه داریم شبهه فکری این شخص را برطرف کنیم. اینکه فقها گفته‌اند برای توبه کردن مهلت می‌دهیم، چه حکمتی دارد؟ چگونه ممکن است به مرتده‌های دیگر که با انگیزه‌های مختلف مرتد شده‌اند، مهلت می‌دهید، اما به مرتد فکری برای رفع شبهه مهلت نمی‌دهید؟ چطور ممکن است مرتد چند مرتبه استتابه شود تا فرصت توبه داشته باشد، ولی برای رفع شبهه مهلت داده نشود؟ [۲۱] عده‌ای از فقها فرموده‌اند اگر مهلت خواست به او مهلت داده می‌شود. اساساً هر جا نیاز به توبه باشد، ما راهی به قلب و اندیشه مردم نداریم، البته اگر در مواردی قراین قطعی دلالت کند که این شخص لجاجت می‌کند و اهل توبه نیست، به یقین خود عمل می‌کنیم. پیامبر(ص) در آن ماجرای تاریخی، که اسامه و یارانش در سریه‌ای، عربی بدوی را که شهادتین گفته بود، به گمان حيله و دروغ کشته بودند، خیلی ناراحت شد و فرمود: آیا



به حال او رحم نکردید؟! [۲۲] خلاصه آنکه ما مأمور به ظواهریم، همین که شهادتین را بر زبان جاری کند و اظهار توبه نماید، از او پذیرفته می شود.

## مرجع تشخیص ارتداد و صدور حکم

### اشاره

یکی از مباحث در باب ارتداد این است که چه کسی باید ارتداد اشخاص را تشخیص دهد و احکام ارتداد را جاری کند؟ آیا امام معصوم مرجع تشخیص است یا نایب او و مجتهد جامع الشرایط، یا قاضی و یا هر شنونده ای می تواند ارتداد افراد را تشخیص دهد و احکام آن را جاری کند؟ آیا اجرای حد ارتداد نیازمند اجازه از سوی حاکم است؟ و اگر کسی بدون اجازه اقدام به اجرای حد کرد مستحق قصاص است یا نه؟ در مسأله دو قول وجود دارد: عده ای معتقدند فقط حاکم شرع می تواند حکم به ارتداد افراد دهد چون ارتداد مسأله ای اجتهادی و فنی است و در هر مسأله فنی ورود افراد غیر کارشناس و ناآشنا با مبانی اجتهاد ممنوع است. به نظر ما این سخن مطلقاً صحیح نیست زیرا گاهی آگاهی از ارتداد شخص، احتیاجی به آشنایی با مبانی اجتهاد ندارد. اگر کسی بگوید من اسلام را قبول ندارم، قبلاً مسلمان بودم ولی الان کافر، آیا تشخیص ارتداد این شخص کار دشواری است؟ آیا حتماً باید نزد حاکم شرع برود تا حاکم به ارتداد او حکم کند؟ دلیلی بر لزوم این امر وجود ندارد. پس در مواردی که تشخیص ارتداد آسان بوده و نیاز به تشخیص کارشناس ندارد، هر کسی می تواند تشخیص دهد، ولی در مواردی که مثلاً با دو واسطه سخن شخص به تکذیب پیامبر منتهی می

شود و هر کسی نمی تواند آن را تشخیص دهد، مجتهد باید ارتداد شخص را تشخیص دهد. البته اجرای حد، مطلب دیگری است. ناگفته نماند که در مواردی که شخص ارتداد کسی را تشخیص می دهد و حکم به ارتداد می کند، اگر نتواند آن را اثبات کند، چه بسا مجازات شود. این اختلاف نظر ثمراتی دارد. بنابراین نظر که بعضی از موارد از سوی اشخاص عادی قابل تشخیص است، شخص می تواند نزد دو شاهد عادل شهادت دهد و آنها نیز در دادگاه شهادت دهند و ارتداد ثابت شود و این شخص نیز به خاطر نسبت ارتدادی که داده، مجازات نمی شود. اثر دیگر این است که آنچه مربوط به وظیفه شخصی انسان است، می تواند بنا بر تشخیص خود عمل کند. مثلاً اگر زنی ارتداد شوهرش را احراز کرد، وظیفه دارد از او جدا شود هر چند نتواند آن را در دادگاه ثابت کند، یا ورثه در صورت احراز ارتداد شخص می توانند اموال او را تقسیم کنند هر چند نتوانند در دادگاه ثابت کنند. مثل کسی که ماه شب اول رمضان را دیده، وظیفه دارد روزه بگیرد هر چند برای حاکم ثابت نشود و حکم به حلول ماه رمضان نکند. از این رو اولاً، ارتداد چون مسأله ای پیچیده و اختلافی است، حکم به آن در درجه اول وظیفه امام معصوم، نایب عام یا خاص اوست، زیرا صدور حکم ارتداد بستگی به تخصص و آگاهی از مبانی اجتهاد و امثال آن دارد. ثانیاً، بعضی از موارد ارتداد به وضوح برای انسان قابل تشخیص است و وجداناً برای انسان ثابت می شود، البته

ثبوت وجدانی برای جاری کردن همه احکام ارتداد کافی نیست، بلکه ثبوت شرعی لازم دارد و حاکم شرع باید حکم به ارتداد صادر کند. ثالثاً، ترتب بعضی از احکام ارتداد نیازمند حکم حاکم نیست. مثلاً مثالهایی که در باره همسر یا ورثه شخص مطرح کردیم. مردی که در خانه به راحتی خدا و پیغمبر را انکار می کند و زن و فرزندش یقین به ارتداد او پیدا می کنند ولی از ترس نمی توانند آن را در دادگاه ثابت کنند، یا اگر شکایت کنند مرد منکر می شود، آیا چنین زنی می تواند به خاطر عدم ثبوت ارتداد در دادگاه، او را مسلمان بداند یا موظف است آنچه که از احکام ارتداد به خودش مربوط می شود، مترتب نماید؟ باید احکام مربوط به خود را مترتب کند. باید با او معامله نجس کند، او را مالک اموالش نداند، از او جدا شده و عده نگه دارد، مگر آنکه قدرت نداشته باشد که در این صورت معذور خواهد بود. اما حکم قتل مرتد از احکامی است که به ثبوت شرعی و حکم حاکم نیاز دارد. زن نمی تواند بدون حکم حاکم، شوهرش را به خاطر ارتداد به قتل برساند. اگر کشت مرتکب معصیت شده و چنانکه نتواند ارتداد او را ثابت کند، مستحق مجازات است. فرزندان هم گرچه می توانند اموال او را بدون اذن تصرف کنند اما حق کشتن او را ندارند. علت اینکه نمی توان او را کشت این است که اگر مجتهدی ارتداد شخصی را احراز کرد و حکم به ارتداد صادر نمود ولی هنوز اجازه عام یا خاص برای کشتن او نداد،

نمی توان شخص مرتد را به قتل رسانید، زیرا حکم به ارتداد غیر از اجرای حکم قتل است، پس از صدور حکم ارتداد، اجرای حدّ نیازمند اجازه است. وقتی در چنین فرضی که حکم ارتداد صادر شده نمی توان بدون اجازه حد جاری کرد، در جایی که حکمی از سوی حاکم صادر نشده، به طریق اولی نمی توان حد جاری نمود. پس اجرای حکم قتل یا باید مستقیماً از سوی حاکم انجام گیرد یا به دیگری اجازه دهد تا حکم را به مرحله اجرا بگذارد.

## دلیل مسأله

### اشاره

در آیات قرآن، دلیلی در این باره وجود ندارد، اجماعی هم در مسأله ثابت نیست، دلیل عقلی هم بر جواز قتل مرتد بدون اذن حاکم وجود ندارد. تنها دلیل و مدرک روایات است. در میان روایات فراوانی که در ابواب مختلف ارتداد زن، ارتداد غلوکننده، ارتداد منکر ضروری، مرتد ملی و فطری، نقل شده، تنها دو روایت وجود دارد که به اشخاص اجازه می دهد که پس از ثبوت ارتداد وجداناً یا شرعاً حد ارتداد را جاری کنند و مرتد را به قتل رسانند، ولی این دو روایت گذشته از اشکالاتی که دارند، با روایاتی روبه رو هستند که اجرای حد ارتداد را شأن حاکم دانسته است. علاوه بر آن، روایاتی هم نقل شده که اشخاص را نزد امام علی (ع) آورده اند، حضرت پس از تحقیق و بررسی و احراز ارتداد، خود حد ارتداد را جاری کرده اند.

### روایت ۱

این روایت از عمار سباباطی است که قبلاً نقل شده، ولی بار دیگر نقل می کنیم تا به تفصیل مورد بحث قرار گیرد. سمعت ابا عبد الله (علیه السلام) یقول: کلّ مسلم بین مسلمین ارتدّ عن الاسلام و جحد محمداً (ص) نبوّته و کذب، فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته بئنه منه (یوم ارتدّ) و یقسّم ماله علی ورثته و تعتدّ امرأته عدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا یستتبه. [۲۳]. نسبت به برخی از روایان سند روایت مثل سهل بن زیاد و عمار سباباطی نکاتی را پیشتر آوردیم. ما خود به روایات موثقه عمل می کنیم ولی با مخالفت عده ای نسبت به روایات عمار سباباطی روبه رو هستیم.

از نظر متن نیز بین صدر و ذیل روایت تنافی وجود دارد. در صدر روایت می‌گوید: «فدمه مباح لكل من سمعه» و در ذیل روایت می‌گوید: «و علی الامام ان یقتله و لا یستتبه». جوابهای مختلفی از این تنافی داده و گفته‌اند: - اگر شنونده کشت، به وظیفه اش عمل کرده ولی اگر نکشت حاکم او را می‌کشد. - کشتن چنین شخصی برای شنونده مباح است ولی بر حاکم واجب است. - اگر نزد امام آوردند، وظیفه دارد او را بکشد و اگر نیاوردند و خودشان کشتند، به وظیفه عمل کرده‌اند. استدلال به این روایت برای جواز قتل مرتد توسط شنونده، با اشکالاتی روبه‌رو است: ۱ صدر و ذیل روایت تعارض دارد. ۲ سند روایت از نظر بعضی از علما مخدوش است هر چند ما به روایت موثق عمل می‌کنیم. ۳ با عمومات کتاب مثل «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً» [۲۴] و «ولا تقتلوا النفس التي حرّم الله الاّ بالحق» [۲۵] تعارض دارد و روایت عمار سابطی نمی‌تواند چنین آیاتی را تخصیص بزند. [۲۶]. ۴ در بعضی روایات که خواهد آمد برای اجرای حدّ، مسؤول مشخص شده است. البته اثبات چیزی نفی غیر خود نمی‌کند و جمله مفهوم ندارد که دیگران را نفی کند. در روایت برید عجلی می‌گوید: «علی الامام ان یقتله» [۲۷]، ولی از این لسان می‌فهمیم که یکی از وظایف حاکم است. ۵ با آنکه در قرآن نه آیه در باره ارتداد داریم در حالی که خمس

یک آیه بیشتر ندارد معلوم می شود مسأله مورد ابتلا بوده، معذکک مشاهده نشده که مردم کسی را به عنوان مرتدّ رأساً کشته باشند، در حالی که چون مسأله مورد ابتلایی بوده، اگر اتفاق افتاده بود، قاعدتاً باید نقل می شد. ۶ سیره ائمه اطهار(ع) بر این بود که افراد مرتدها را معرفی می کردند، آنان نیز متهمان را احضار نموده و پس از پرس و جو و تحقیق و اثبات ارتداد، خود اقدام می کردند و دیده نشده که افراد، خود مرتدی را کشته باشند یا امام فرموده باشد: می خواستی او را بکشی. اگر کشتن مرتد رأساً جایز باشد، در جامعه هرج و مرج لازم می آید. عده ای در منازعات دیگری را می کشند و می گویند: مرتد شده بود. البته در مورد سبّ النبی که شنونده می تواند شخص سبّ را بکشد، علاوه بر اینکه به ندرت اتفاق می افتد و هرج و مرجی لازم نمی آید، دلیل دارد و ما تابع دلیل هستیم. اگر در اینجا هم امام(ع) اجازه داده بودند، تابع بودیم. ۷ با اصل اولی مخالفت دارد. چون اصل اولی «عدم جواز قتل» است. البته روایت اگر معتبر باشد، دلیل اجتهادی است و اصل نمی تواند با آن مقابله کند. ۸ روایات فراوانی در این باره وجود دارد و چون مسأله مورد ابتلاست، قاعدتاً باید در روایات متعددی مسأله بیان می شد ولی تنها در روایت عمار سبابی و یک روایت دیگر ذکر شده است. گذشته از وجوه یاد شده، مسأله دم و جان بسیار حساس است و باید کمال احتیاط در آن مراعات شود. در فرمان

امیر المؤمنین علی(ع) به مالک اشتر آمده است: ایاک و الدماء و سفکها بغير حلها، فانه ليس شییء ادنی لنقمه و لا اعظم لتبعه و لا- أحرى بزوال نعمه و انقطاع مده من سفک الدماء بغير حقها، و الله سبحانه مبتدیء بالحکم بین العباد فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه فلا تُقویَنَّ سلطانک بسفک دم حرام فانّ ذلك ممّا یضعفه و یوهنه بل یزیله و ینقله و لا عذر لک عندالله و لا عندی فی قتل العمد لأنّ فیہ قود البدن.... [۲۸].

## روایت ۰۲

محمد بن عمرو بن عبدالعزیز کشی عن الحسن بن الحسن بن بندار القمی عن سهل بن زیاد قال: کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن العسکری(ع) جعلت فداک یا سیدی ان علی بن حسکه یدعی انه من اولیائک و انک انت اول القدیم و انه بابک و نبیک امرته ان یدعو الی ذلك...، قال: فکتب(ع): کذب ابن حسکه علیه لعنه الله... ابرء الی الله ممن یقول ذلك و انتفی الی الله من هذا القول فاهجروهم لعنهم الله و الجؤوهم الی ضیق الطریق فان وجدت من احد منهم خلوه فاشدخ رأسه بالصخره». [۲۹].

روایت از نظر سند به خاطر سهل بن زیاد و نیز حسین بن حسن که مجهول است، قابل اعتماد نیست. و از نظر دلالت نیز امام دستور کشتن نداده، بلکه شکستن سرش را اجازه داده است. به علاوه که مورد روایت از مواردی است که امام اجازه خاص داده و بحث ما در مواردی است که اجازه ای در کار نباشد. در مواردی که امام یا مجتهد جامع شرایط اجازه می دهد مثل آن بنده شیطان، سلمان

رشدی که امام خمینی اجازه عام داد که او را بکشید بحثی نیست. پس این روایت در مورد بحث، قابل استفاده نیست و تنها روایت عمار ساباطی باقی ماند که آن هم چنان که گذشت با مشکلاتی روبه رو است.

## روایات مانع

روایت اول: ذیل روایت عمار ساباطی که کشتن مرتد را وظیفه امام دانسته است. روایت دوم: محمد بن یعقوب عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن برید العجلی قال: سئل ابو جعفر (ع) عن رجل شهد علیه شهود انه افطر فی شهر رمضان ثلاثه ایام؟ قال: یُسئل هل علیک فی افطارک؟ فان قال: لا، فانّ علی الامام ان یقتله، و ان قال: نعم، فانّ علی الامام ان ینهکة ضرباً. [۳۰]. برید بن معاویه بن عجلی در دوران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) می زیسته و در عصر امام صادق (ع) از دنیا رفته است. امام صادق در باره او تعبیری به کار برده که در باره کمتر کسی این تعبیر وجود دارد. فرموده است: «بشّر المختبین بالجّه برید بن معاویه العجلی و ابابصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره، اربعه نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه، لو لا هؤلاء انقطعت آثار النبوه و اندرست.» [۳۱]. روایت از نظر سند معتبر است، امام می فرماید: در یک صورت امام او را می کشد و در یک صورت تعزیر می کند. این روایت مؤید ذیل روایت عمار ساباطی است. روایت سوم: روایت دیگر که معارض صدر روایت عمار هم تصور شده، روایت حفص بن غیاث است که از امام صادق (ع) می پرسد



چه کسی اقامه حدود می کند، سلطان یا قاضی؟ امام پاسخ می دهد: اقامه الحدود الی من الیه الحکم. [۳۲] ولی چون امام صریحاً جواب نداده استشمام تقیه می شود. گویا نظر امام این است که نه به دست قاضی است و نه سلطان که هر دو غاصبند، بلکه به دست امام معصوم است. خلاصه در این روایت سخن از اجرای حکم است ولی در روایت عمار از اجرای حکم صحبتی نیست. دسته دیگر روایاتی است که علی(ع) خود قاضی بوده و حکم صادر کرده و خودش حکم را اجرا کرده یا به دیگری واگذار نموده است. [۳۳] در سه روایت، حضرت به عاملش اجازه فرموده که مرتدها را استتابه کند و در صورت توبه نکردن بکشد. در بعضی از روایات دیگر تعبیری چون «یقتل»، «لا یترک»، «یحبس» و «یخلد» به چشم می خورد و از اجرای حکم خبری نیست. البته از اینکه زندانی می شود برمی آید که حاکم وظیفه اجرای حکم را دارد، زیرا زندانی کردن مجرم شأن حاکم است. دو روایت عامی هم داریم که تعبیری چون «اقتلوا» و «اضربوا عنقه» دارد که این روایات شرعاً برای ما حجت نیستند، و از نظر متن هم دلالت روشنی بر مدعا ندارند. اگر به انسان بگویند: فرزندان را ختنه کنید، با اینکه خطاب متوجه شخص خاصی نیست، ولی آیا معنایش این است که هر کس می تواند چنین کند یا وظیفه پدر و مادر و ولی طفل است. در تاریخ هم نداریم که مردم بدون اجازه اجرای حکم کرده باشند؛ فقط در یک مورد در یمن اتفاق افتاده که معاذ بن جبل می گوید: من

از اسب پیاده نمی شوم تا او کشته شود. و او را می کشند. البته چنانچه یادآور شدیم بحث «سَابَّ النَّبِيَّ»، «سَابَّ الْاِمَامَ» و «سَابَّ الْاَنْبِيَاءَ» بحث دیگری است که روایات متظافر دارد اگر نگوییم متواتر است [۳۴] و امام می فرماید: اگر توانستید بکشید ولی مواظب باشید که جان و مالتان به خطر نیفتد. [۳۵]. خلاصه آنکه نمی توان به جواز قتل مرتد بدون اجازه حاکم شرع فتوا داد. [۳۶]. آیا قتل اشتباهی مرتد قصاص دارد؟ اگر کسی بدون آنکه اجازه قتل مرتد را داشته باشد یا به گمان اینکه اجازه دارد، مرتد را بکشد، با او چه رفتاری می شود؟ مسأله چند صورت دارد: گاهی شخصی خود را مجتهد می داند و خود را برای تشخیص ارتداد و اجرای حد آن صالح می داند و کسی را به قتل می رساند، ولی کسی او را مجتهد نمی داند و شایسته آن نمی شمارد. گاهی شخص مقلد است ولی با ارتداد صریحی روبه رو شده و از مجتهدی تقلید می کند که کشتن چنین فرد مرتدی را جایز می داند یا در صورتی که وظیفه اش استتابة بوده، بدون استتابة او را به قتل می رساند یا زن مرتد را به گمان اینکه حکمش اعدام است، به قتل می رساند و بالاخره به تصور جواز شرعی، شخصی را به قتل می رساند آیا قصاص می شود یا فقط باید دیه پردازد یا تعزیر شود؟ این مسأله از زمان شیخ طوسی تاکنون مطرح بوده است. کسی که مرتد ملی را پس از استتابة و توبه می کشد مثلاً از ارتداد او خبر داشته

ولی از توبه اش مطلع نشده باشد، به نظر شیخ طوسی قصاص می شود ولی مقدس اردبیلی و علامه حلی در این حکم تردید کرده اند. امام خمینی، آقای خوئی و شهید ثانی قائل به عدم قصاص شده اند و به نظر ما نیز قصاص ندارد. توضیح مطلب این است که فقها قتل را سه قسم می دانند: عمدی، شبه عمد یا شبه خطا و خطائی. قتل عمد آن است که قاتل قصد کشتن داشته و ابزار قتل هم آلت قتاله باشد. چنین فردی قصاص می شود. قتل شبه عمد یا شبه خطا آن است که قصد زدن می کند مثلاً برای تأدیب بدون آنکه ابزار ضرب قتاله باشد، ولی شخص می میرد، در این صورت بر قاتل دیه واجب می شود. قتل خطائی آن است که مثلاً به قصد شکار گنجشک تیراندازی می کند ولی اشتبهاً به شخصی اصابت کرده و او را می کشد، در این صورت بر عاقله دیه واجب است. موارد زیادی وجود دارد که بعضی آن را قتل شبه عمد دانسته اند و بعضی قتل خطائی و حتی بعضی عمدی دانسته اند، زیرا ضابطه خیلی دقیقی نداریم لذا در تشخیص دچار اختلاف شده اند. به عنوان مثال کسی تصمیم می گیرد شخص مسلمان محقون الدم را بکشد ولی به جای او شخص دیگری را که اتفاقاً دوستش بوده، به قتل می رساند آیا قاتل قصاص می شود؟ برخی گفته اند: «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد»، چون قصد کشتن داشته ولی نه قصد کشتن دوستش را، بلکه قصد کشتن شخص دیگری را داشته، لذا قصاص ندارد. بعضی

گفته اند: چون قصد قتل شخص محقون الدم را داشته، لذا باید قصاص شود و قتل عمد محسوب می شود. به نظر ما نیز قصاص می شود. فرض دیگر اینکه شخصی تصمیم می گیرد شخص مهدور الدم را با اجازه حاکم بکشد ولی اشتباهاً دیگری را می کشد که محقون الدم است. آیا مرتکب قتل عمده شده یا خطا کرده است؟ شیخ طوسی معتقد است که ادله عمومات قصاص شامل چنین فرضی می شود، ولی اکثر فقها آن را نپذیرفته و معتقدند: چون قصد قتل شخصی را که محقون الدم بوده، نداشته است، قتل عمد محسوب نمی شود. مورد بحث ما از این قبیل است، یعنی یقین داشته که زید مرتد شده و با اجازه حاکم او را می کشد و بعداً معلوم می شود که پس از ارتداد توبه کرده بود، به نظر ما چنین فردی مرتکب قتل عمد نشده و قصاص نمی شود چون قصد کشتن شخص مهدورالدم را داشته است. شیخ طوسی قائل به قصاص شده ولی فقهای دیگر بر او خرده گرفته اند. او در کتاب «مبسوط» می گوید: اذا ارتد رجل ثم رآه رجلاً من المسلمين مخلى فقتله يعتقده انه على الردة، فبان انه قد كان اسلم، فان علمه اسلم فعليه القود و ان لم يعلمه اسلم، قال قوم: عليه القود، و قال اخرون: لا قود عليه، و الاول اقوى، و هكذا لو رأى ذمياً فقتله يعتقده انه على الكفر فبان مسلماً عند قوم يجب القود و عند آخرين لا يجب، و هكذا... فعلى هذين القولين اقواهما عندى انّ عليه القود، و انما قلنا عليه القود لظاهر القرآن و لان

الظاهر من حال المرتد اذا اطلق انه اطلق بعد توبه و اسلام... [۳۷].

## احکام زن مرتد

### اشاره

زن مرتد با مرد مرتد در احکام تفاوت‌هایی دارد، هر چند ممکن است مرتد فطری باشد یا ملّی. یکی از تفاوت‌ها این است که در اسلام زن را نمی‌کشند. در روایتی که عامه نقل کرده و ظاهراً خاصه هم آن را پذیرفته، از قول پیامبر(ص) آمده که فرمودند: «لا تقتلوا المرأه و لا الصبی». [۳۸]. سه مسأله قابل بحث در باره زن مرتد وجود دارد:

### زندانی کردن

#### اشاره

در روایات متعددی وارد شده که زن مرتد را نمی‌کشند ولی زندانی می‌کنند و از او می‌خواهند تا توبه کند، اگر توبه کرد آزاد می‌شود ولی چنانکه بر ارتداد خود اصرار ورزید، در زندان می‌ماند. البته بعضی معتقدند که اگر توبه هم نکند باز هم در زندان نگهداری می‌شود. حکم دیگری که در باره زن گفته شده این است که زن مرتد را در زندان به هنگام نماز کتک می‌زنند، البته یک سیلی هم کتک محسوب می‌شود. دو مسأله هم وجود دارد که در این مرحله باید مورد بررسی قرار گیرد، اول آنکه اگر زن مرتد شد، آیا باید از شوهرش جدا شود؟ دوم آنکه آیا اموال زن مرتد نیز به محض ارتداد میان ورثه تقسیم می‌شود یا در صورتی که توبه نکند تقسیم می‌شود؟

### روایات مسأله

روایت اول: مکاتبه حسین بن سعید با امام رضا(ع) که قبلاً نقل شد، ذیلی داشت که فقط در کتاب استبصار نقل شده است: «فأمّا المرأه اذا ارتدّت فانها لا تقتل علی کل حال، بل تخلّم فی السجن ان لم تتب». [۳۹]. مراد از «علی کل حال» چیست؟ صدر روایت مربوط به مرتد فطری است و راوی از استتابه و عدم استتابه سؤال می‌کند و امام پاسخ می‌دهد مرتد فطری بدون استتابه کشته می‌شود به قرینه صدر ظاهراً منظور از «علی کل حال» این است که چه توبه کند و چه نکند، چه استتابه شود و چه استتابه نشود، کشته نمی‌شود. منظور این نیست که زن چه مرتد فطری باشد و چه ملّی، کشته نمی‌شود.

شود، چون صدر روایت مربوط به مرتد فطری است، ذیل هم همین طور است، البته وقتی مرتد فطری کشته نمی شود، مرتد ملی به طریق اولی کشته نخواهد شد. در باره توبه نیز، از مفهوم روایت استفاده می شود که اگر توبه کرد، رهایش می کنند ولی روشن نیست که به خانه خودش برمی گردد و یا خانه پدرش؟ روایت دوم: محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن عباد بن صهيب عن ابي عبدالله(ع) قال:... و المرأة تستتاب فان تابت و الا حبست في السجن و اضربها. [۴۰]. روایت سوم: محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن غير واحد من اصحابنا عن ابي جعفر و ابي عبدالله(ع) في المرتد يستتاب فان تاب و الا قتل، و المرأة اذا ارتدت عن الاسلام، استتبت، فان تابت و رجعت و الا خلدت في السجن و ضيق عليها في حبسها. [۴۱]. روایت چهارم: عن امير المؤمنين(ع) انه قال في حديث: فالمرتد و ان كانت امرأة حبست حتى تموت او تتوب. [۴۲]. روایت پنجم: محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابي عمير عن حماد عن ابي عبدالله(ع) في المرتدة عن الاسلام، قال: لا تقتل و تستخدم خدمه شديده و تمنع الطعام و الشراب الا ما يمسك نفسها و تلبس خشن الثياب و تضرب على الصلوات. [۴۳]. ارتداد زن معمولاً ارتداد فکری نیست، بلکه بر اثر ناراحتی و عصبانیت و کم طاقتی است. مثلاً شوهرش را می کشند و برایش غیر قابل تحمل است، می

گوید: خداوندی که مرا بیوه کند نمی خواهم و قبولش ندارم! من با چنین مواردی روبه رو بوده ام، لذا روایاتی که از تزییق بر زن مرتد یا کتک زدن او یا به خدمت گرفتن او با اعمال شاقه سخن می گویند، مربوط به ارتداد فکری نیستند، چون ارتداد فکری با چنین روشهایی از بین نمی رود، بلکه با صحبت و استدلال و موعظه قابل اصلاح است. [۴۴]. روایت ششم: محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الحسين عن محمد بن یحیی عن غیاث بن ابراهیم عن جعفر عن ابیه عن علی (ع) قال: اذا ارتدت المرأة عن الاسلام، لم تقتل و لكن تحبس ابدأ. [۴۵]. روایت از نظر سند موثقه است. از نظر دلالت سخنی از استتابه ندارد، لذا باید به قرینه روایات دیگر معنا شود. یعنی چنانکه زن مرتد توبه نکرد، برای همیشه زندانی می شود. روایت هفتم: محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن حماد عن حریر عن ابی عبدالله (ع) قال: لا یخلد فی السجن الا ثلاثه: الذی یمسك علی الموت، و المرأة ترتد عن الاسلام و السارق بعد قطع الید و الرجل. [۴۶]. سه نفر را نمی کشند، یکی کسی که دیگری را نگه می دارد تا دیگری او را بکشد، قاتل را می کشند و او را حبس ابد می کنند، دوم زنی که از اسلام برگردد و سوم سارقی که دست و پایش را قطع کرده اند. در این روایت نیز سخن از استتابه نیست ولی در مقام این جهت نبوده و فقط در مقام بیان «عدم قتل» چنین

افرادی است. روایت هشتم: محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن ابي جعفر(ع) قال: قضی اميرالمؤمنين (ع) فی وليده كانت نصرانيه فاسلمت و ولدت سيدها ثم ان سيدها مات (و اوصى بها) عتاقه السريه على عهد امر فنكحت نصرانيه ديرانياً و تنصرت فولدت منه ولدين و حبلت بالثالث فقضى فيها ان يعرض عليها الاسلام فأبت، فقال: ما ولدت من ولد نصرانياً فهم عبيد لاخيهم الذي ولدت سيدها الاول، و انا احبسها حتى تضع ولدها، فاذا ولدت قتلتها. [٤٧]. روایت از نظر سند صحيحه است، از نظر دلالت مشکلی که دارد این است که حضرت حکم قتل را پس از تولد فرزند برای زن صادر کرده، در حالی که زن مرتد را نمی کشند، لذا علماء در صدد توجیه برآمده اند. شیخ فرموده است حضرت برای ازدواج این مطلب را مطرح کرده، ولی این سخن با موازین سازگار نیست. [٤٨]. مجلسی فرموده است حضرت قصد ترساندن او را داشته نه اینکه حقیقتاً قصد کشتن او را داشته باشد. [٤٩]. ولی نمی توان چنین نسبتی به علی(ع) داد که قصد جدی نداشته است، به علاوه، چرا برادرها عیب برادر دیگرند؟ اگر بگوییم این جمله در روایت جعلی است، بهتر از این است که گفته شود حضرت در مقام تهدید بوده است. بهتر است بگوییم این روایت از روایاتی است که ما معنایش را درک نمی کنیم و علم آن را به خود آنان وامی گذاریم.

### جمع بندی روایات

در مجموع حدود یازده روایت در باره زن مرتد وجود دارد. روایت نبوی:



مرسله شیخ در خلاف [۵۰]. صحیحہ حسین بن سعید (روایت اول) صحیحہ حماد (روایت پنجم) مرسله کافی که در تہذیب با سند صحیح نقل شده است (روایت سوم) [۵۱]. موثقہ غیاث بن ابراہیم (روایت ششم) موثقہ عباد بن صہیب (روایت دوم) صحیحہ حریر (روایت ہفتم) صحیحہ محمد بن قیس (روایت ہشتم) مرسله مستدرک (روایت چہارم) مرسله مستدرک [۵۲]. مرسله مستدرک [۵۳]. اکثر روایات دلالت دارند کہ زن مرتد زندانی می شود و استتابہ می گردد، چنانکہ توبہ کرد آزاد شدہ، و اگر توبہ نکرد در زندان نگہداری می شود تا زمان مرگش فرا برسد. یک روایت بر حبس ہمیشگی دلالت داشت کہ بہ قرینہ روایات دیگر بر صورت توبہ نکردن حمل می شود. تنها یک روایت مبہم بود کہ بزرگانی چون شیخ طوسی و علامہ مجلسی نیز در صدد توجیہ برآمدہ بودند. بہ نظر ما مطلب از نظر روایات روشن است.

### آیا زن مرتد از شوہرش جدا می شود؟

قبلاً گفتیم کہ اگر مرد مرتد شد و ہمسرش مسلمان بود، از او جدا شدہ و عدہ نگہ می دارد. اگر زن مرتد شد چہ حکمی دارد؟ گفتہ اند: زن از مرد جدا می شود. مرحوم آقای خوئی بہ این آیہ استدلال کردہ اند: «یا ایہا الذین امنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهنّ اللہ اعلم بایمانہنّ فان علمتموهنّ مؤمنات فلا ترجعوهنّ الی الکفار لانهنّ حلّ لہم ولا ہم یحلّون لہنّ و اتوہم ما انفقوا و لا جناح علیکم ان تنکحوهنّ اذا آتیتموہنّ اجورہنّ و لا تمسکوا بعصم الکوافر و اسألوا ما انفقتم و لیسألوا ما انفقوا ذلکم

حکم الله یحکم بینکم و الله علیم حکیم». [۵۴]. ایشان به «لا تمسکوا بعصم الکوافر» استدلال کرده اند. یعنی زن کافر را نگه ندارید و زنی که مرتد می شود مشمول این آیه است. ولی به نظر ما این برداشت از آیه مبارکه ناتمام است و احتمال دارد که آیه مربوط به کافر اصلی باشد نه مرتد، در عین حال باید به تفاسیر مراجعه کرد. [۵۵].

## حکم اموال زن مرتد چیست؟

در باره اموال زن مرتد دلیل بخصوصی نداریم ولی در باره تقسیم اموال مرتد و فروع آن به طور کلی بحث خواهیم کرد.

### اموال مرتد

یکی دیگر از احکام ارتداد، اموال مرتد است. آیا اموال مرتد به طور کلی چه فطری، چه ملی، چه زن و چه مرد، بین ورثه تقسیم می شود؟ یا چنانکه اهل سنت معتقدند به بیت المال منتقل می گردد؟ آیا اموال مرتد به مجرد ارتداد از ملک او خارج می شود به طوری که اگر توبه کند در بازگرداندن اموالش سودی ندارد یا اموالش مراعی است به طوری که اگر توبه کرد، اموال به قوت خود باقی است و اگر توبه نکرد آنگاه به سبب مرگ مرتد یا قتل او از ملکش خارج می شود؟ آیا همسر مرتد که از او جدا شده، با مرگ مرتد، در حال عدّه از او ارث می برد یا نه؟ آیا مرتد نیز از همسرش ارث می برد یا نه؟ در میان روایات ارتداد، تنها چند روایت متعرض اموال مرتد شده است: اول، روایت عمار سابطی (قبلاً نقل کردیم) که دو مطلب از آن استفاده می شود؛ اولاً: روایت مربوط به مرتد فطری است، ثانیاً: آیا «یوم ارتد» فقط قید «جدایی همسر» است، یا برای «تقسیم اموال» نیز قید شمرده می شود؟ می فرماید: «کل مسلم بین مسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمداً (ص) نبوته و کذبہ فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته بائنه منه یوم ارتد و یقسم ماله علی ورثته و تعتد امرأه عدّه المتوفی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا یستتبه». احتمال دیگر آن است که

(یوم ارتد) مربوط به جمله بعدی (و علی الامام ان یقتله و لا یستتیه) باشد یعنی بعد از قتل، اموالش تقسیم می شود. در بین این دو احتمال، احتمال اول اقوی است، ولی اگر روایت دیگری باشد که تقسیم اموال را پس از قتل ثابت کند، با این روایت ملاحظه اظهر و ظاهر می شود هر کدام ظهورش قویتر بود، اخذ می گردد. نکته دیگر اینکه در بین اهل سنت غیر از ابوحنیفه مشهور است که اموال مرتد به بیت المال منتقل می شود، شاید این روایت در ردّ سخن آنان بوده و صرفاً ناظر به تقسیم اموال بین ورثه باشد. و نسبت به اینکه قبل از قتل یا بعد از قتل اموالش از ملکش خارج می شود، نباشد. دوم، روایت محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر (ع) عن المرتد، فقال: من رغب عن الاسلام و كفر بما انزل علی محمد (ص) بعد اسلامه فلا توبه له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسّم ما ترك علی ولده». [۵۶]. ظاهر روایت مرتد ملّی است ولی این ظهور چندان قوی نیست [۵۷] زیرا (فلا توبه له) با مرتد فطری سازگار است نه ملّی. در این روایت ابتدا حکم قتل ذکر شده، سپس جدایی همسر و در مرحله سوم تقسیم اموال، نکته دیگر اینکه در این روایت از عدّه و نوع آن سخنی نیست ولی در روایت قبلی نوع عدّه هم مشخص شده است. «ما ترك» ظهور در «اموال باقیمانده پس از قتل» دارد. در نقطه مقابل «بانت» ظهور در کشته نشدن مرتد دارد، چون (بانت) در پس از مرگ استعمال نمی شود،

بلکه جدایی با مرگ خود به خود حاصل است. سوم، روایت ابی ولاد الحنات عن ابی عبدالله(ع) قال: سألته عن رجل ارتد عن الاسلام لمن یكون میراثه؟ فقال: یقسّم میراثه علی ورثه علی کتاب الله. [۵۸]. آیا به اموال مرتد قبل از مرگ، «میراث» گفته می شود؟ ظاهر کلمه میراث این است که یا مرده یا کشته شده است. چهارم، ابان بن عثمان عن ابی عبدالله(ع) فی رجل یموت مرتداً عن الاسلام و له اولاد، فقال: ماله لولده المسلمین. [۵۹]. ممکن است گفته شود خوب بود امام تفصیل می داد بین کسی که ورثه اش تا روز مرگ باقی اند و بین کسی که زمان ارتداد ورثه دارد ولی در زمان مرگ ورثه اش باقی نیستند، و چون تفصیل نداده است، معلوم می شود که «ورثه هنگام ارتداد» ملاک است، ولی این سخن صحیح نیست و روایت ظهور در چنین معنایی ندارد و ظاهر روایت این است که هنگام مرگ فرزندان دارد. پنجم، ابراهیم بن عبدالحمید قال: قلت لابی عبدالله(ع) نصرانی اسلم ثم رجع الی النصرانیه ثم مات قال: میراثه لولده النصرانیه. [۶۰]. معلوم نیست شق دوم در روایت حتماً مرتد فطری باشد چون مابین فطری و ملی تفاوت قائلیم، اولی که ملی است، دومی را فطری فرض می کنیم ولی معلوم نیست چنین باشد، شاید دومی مشرکی بوده که مسلمان شده سپس مرتد شده است، بر خلاف اولی که قبلاً مسیحی بوده است. شیخ طوسی تفاوت دو قسم را در این نکته دانسته که اولی فرزند مسلمان ندارد و دومی

فرزند مسلمان دارد، ولی چنین تفاوتی در کلام امام مشاهده نمی شود. اگر چنین بود امام می فرمود: اگر فرزند مسلمان ندارد، فرزند مسیحی اش ارث می برد، به علاوه که نصاری از مرتد مسیحی هم ارث نمی برند، بلکه امام وارث مرتد مسیحی است، همان طور که از مرتد مسلمان هم ارث نمی برد. معلوم نیست چرا شیخ چنین مطلبی را فرموده است؟ [۶۱]. ششم، عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن السندي بن محمد عن ابی البختری عن جعفر عن ابیه عن علی (ع) قال: میراث المرتد لولده. [۶۲]. این روایت در برابر نظر عامه که اموال مرتد به بیت المال واریز می شود، خوب است. هفتم، قال فی حدیث ابی بکر الحضرمی: ان ارتد الرجل المسلم عن الاسلام بانته امرأته كما تبين المطلقة ثلاثاً و تعتد منه كما تعتد المطلقة، فان رجع الى الاسلام و تاب قبل ان تتزوج فهو خاطب و لا عدّه عليها منه له و انما عليها العده لغيره، فان قتل او تاب قبل انقضاء العده اعتدت منه عده المتوفى عنها زوجها و هي ترثه فی العده و لا يرثها ان ماتت و هو مرتد عن الاسلام. [۶۳]. زن او به مجرد ارتداد جدا می شود و عدّه زن سه طلاقه را نگه می دارد ولی اگر شوهرش مرد، عدّه وفات نگه می دارد. زن از مرد در عدّه ارث می برد ولی مرد از زن چنانکه مرد ارث نمی برد، چون مرتد است.

### جمع بندی

مجموعاً هفت روایت نقل کردیم، نتیجه آنکه: اموال مرتد فطری و ملی به ورثه منتقل می شود، نه

به بیت المال. زن به مجرد ارتداد، از شوهر جدا می شود و عدّه اش عدّه بائن است. در دو نکته بین روایات تعارض وجود دارد: اول این است که عدّه زن، عدّه طلاق است یا وفات؟ روایت هفتم عدّه طلاق دانسته و روایت اول عدّه وفات. [۶۴]. دوم این است که از بعضی از روایات استفاده می شد که مال مرتد به مجرد ارتداد تقسیم می شود و از بعضی دیگر استفاده می شد که با مرگ یا قتل تقسیم می شود و کلماتی چون «ما ترک» و «میراث» در این معنا ظهور داشت. اگر با ارتداد تقسیم شود تکلیف اموال مرتدی که توبه کرده چیست؟ توبه که مملک نیست تا بار دیگر اموال به شخص تائب برگردد. معلوم می شود که پس از مرگ تقسیم می شود. احتمال دیگر آنکه با ارتداد، شخص نسبت به اموالش محجور می شود و پس از قتل یا مرگش بین ورثه تقسیم می گردد. اما اموالی که پس از ارتداد به دست می آورد، مثلاً از راه اجیر شدن یا تجارت، فعلاً از حریم بحث خارج است، آیا مالک می شود؟ به نظر ما مالک می شود چون دلیلی بر عدم مالکیت نداریم مانند کافر، یهودی و مسیحی که با کسب و کار مالک می شوند. به علاوه اگر او را مالک ندانیم، زندگی اش چگونه اداره می شود؟ گرسنه بماند یا از بیت المال دریافت کند یا دزدی نماید؟ حداقل باید به مقدار مخارج زندگی اش مالک شود تا با چنین محدودراتی روبه رو نشویم.

### مسائل غیر منصوص

در مبحث ارتداد مسائلی داریم که نصی از

ائمه(ع) نرسیده است. ۱ اگر مجنون مرتد شود یا در حال سلامتی مرتد شود ولی قبل از صدور حکم مجنون شود، یا در حال سلامتی مرتد شود و ارتدادش ثابت گردد ولی قبل از اجرای حکم مجنون شود. جنون هم گاهی اطلاق است و گاهی ادواری، آیا حکم ارتداد در حال جنون جاری می شود؟ اگر پس از جنون افاقه پیدا کرد چطور؟ ۲ اگر کودکی در آستانه بلوغ مرتد شود، آیا حکم ارتداد در باره اش جاری می شود؟ اگر قبل از ده سالگی مرتد شود، چطور؟ البته دو روایت در باره صبی داشتیم که در مباحث قبل نقل کردیم. ۳ اگر کسی در حال اکراه یا خوف ضرر، مرتد شود، چه حکمی دارد؟ آیه شریفه قرآن در باره عمّار که در مباحث قبل نقل کردیم، در این زمینه است. ۴ اگر در حال غضب سخن ارتداد آمیزی بر زبان آورد و خود نیز معترف باشد که در حال عصبانیت این سخن را گفته، چه حکمی دارد؟ ۵ اگر حرف ارتداد آمیزی را به شوخی مطرح کند، چه حکمی دارد؟ در چنین مواردی باید به سراغ عمومات و اطلاقات رفت و اگر عمومات و اطلاقاتی نباشد، به ناچار باید به سراغ اصل اولی رفت.

### تأسیس اصل

در بعضی از مباحث مانند مباحث اقتصادی چون مسایل پیچیده ای بوده و منصوص نمی باشند، به ناچار اصلی تأسیس می کنند، در بحث ارتداد نیز، در خصوص برخورد اسلام با غیر مسلمانان در جهت ترویج اسلام، باید اصلی تأسیس کنیم تا هنگام تحجیر بدان عمل نماییم. پایه این اصل، آیات، روایات و حکم عقل است و چه بسا اجماع هم

پشتوانه آن باشد. آیا در مسأله رفتار اسلام با غیر مسلمانان در امر دعوت، اصل بر بکارگیری زور و شمشیر و قتل استوار بوده است یا فرهنگ و حکمت و بینه و هدایت؟ اگر بتوانیم اصلی تأسیس کنیم که اعتبار عقلایی و روایات و سیره و تاریخ مؤید آن باشد، مسایل غیر منصوص با مراجعه به آن روشن خواهد شد. قرآن کریم در دعوت انبیا و پیامبر اسلام (ص) بر «آیات بینات» تکیه دارد که دلالتش بر حق و حقیقت اجمال ندارد. در حدود بیست مورد تعبیر «آیه بینه» دارد و در بیش از پنجاه مورد «آیات بینات»؛ تنها آیه ای که با لسان فوق منافات دارد، آیه مبارکه سوره شوری است که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَحَابُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ». [۶۵]. حَاجٌّ، يَحَاجُّ، يَتَحَابُّونَ هِيَ كِدَامٌ بِمَعْنَى مَحَاجَّةٍ وَاسْتِدْلَالِيٍّ كَمَا فِي بَيْنِ مَا مَتَعَارَفٌ اسْتِ، نَمِي بَاشَد، لَذَا بِهٖ اَنْبِيَا وَصَلْحَا نَسْبَت دَاوَةَ نَشَدَةَ اسْتِ. دَر «مَفْرَدَات» اَنْ رَا «كُفْتُكُو وَاصْرَارُ وِرْزِيْدِنِ اَز رُوِي عِنَادٍ وَ لِحَاجِّ» مَعْنَا كَرْدَه نَه كُفْتُكُو بَرَاي كِشْف حَقِيْقَتِ. «حِجَّت» دَر قُرْآنِ، هَم دَر حَقِّ اسْتِعْمَالِ شَدَه اسْتِ وَ هَم دَر بَاطِلِ. مَعْنَايِ اَيْهٖ اَيْنِ اسْتِ كِه كَسَانِي كِه پَس اَز شَنِيدِنِ حِجَّتِ بَالِغَه خُدَا، بَا ز هَم بَر سَخْنَانِ بَاطِلِ خُودِ اصْرَارِ وَ عِنَادِ مِي وِرْزَنَدِ حِجَّتِ اَنْهَا بَاطِلِ اسْتِ وَ كَرْفَتَارِ عَذَابِ خُدَا خَوَاهَنْدِ شَد. پِيَاْمِرَانِ مَأْمُورِ بُوْدَنْدِ كِه اَز رَا حِكْمَتِ، مَوْعِظَهٗ وَ جِدَالِ احْسَنِ مَرْدَمِ رَا بِهٖ دِيْنِ دَعْوَتِ كَنْنَدِ «اَدْعِ اِلَى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ



الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن». [۶۶]. البته دین اسلام جهاد و قتال دارد، آیا جهاد و قتال برای تبلیغ دین بوده است، به طوری که یکی از روشهای تبلیغ و دعوت هم جهاد و جنگ باشد؟ بنده قبلاً به مناسبتی روی این مسأله تحقیق کرده ام، آیات، تفاسیر و جنگهای رسول خدا(ص) را دیده ام، حتی با یک مورد برخورد نکردم که جنگی برای تبلیغ اسلام انجام گرفته باشد. این ایراد را مسیحیان به اسلام وارد کرده اند که اسلام با شمشیر پیش رفته است. در گذشته ما برای بررسی این مسأله با چند نفر به تحقیق و پژوهش پرداختیم و من نیز جهاتی از بحث را دنبال می کردم. در آیه مبارکه آمده است که اگر کفار تسلیم شدند، شمشیر را کنار بگذارید. اسلام با حکمت و موعظه حسنه به تبلیغ می پردازد ولی چون عده ای مانع رسیدن پیام دین به گوش مردم می شوند، برای برداشتن این موانع از سر راه دعوت به دین، به جنگ و جهاد متوسل می شود. در بعضی از موارد از پیامبر درخواست مبلغ می کردند، آن حضرت نیز مبلغ می فرستاد ولی خیانت کرده و مبلغان دین را به قتل می رساندند، پیامبر در مدینه و در اوج قدرت با مسیحیان به مباحثه می پردازد ولی برای دعوت به دین به جنگ متوسل نمی شود. در یکی از نامه های پیامبر آمده که اگر شما مانع دعوت ما شوید، با شما می جنگیم ولی اگر مانع نشوید تا ما با مردم صحبت کنیم، کاری با شما نداریم. آیاتی که مردم را به تعقل و

تدبّر فراخوانده با این موضوع که اسلام با جنگ و شمشیر پیش رفته، سازگار نیست، سخن حق با زور گفتن ناسازگار است، اینکه انسان بگوید: حرف مرا قبول کن در غیر این صورت با شمشیر تو را می کشم. صحیح نیست، زیرا اگر شمشیر بالای سر انسان قرار گیرد به ناچار سخن را می پذیرد، چه حق باشد، چه باطل. بنابراین با این اصل که از آیات قرآن استفاده می شود، چنانکه روایات ضعیفی هم بر خلاف آن وجود داشته باشد، اعتباری ندارد. با وجود این اصل، حکم فروع یاد شده روشن می شود. در بررسی این مسأله که اگر کسی مرتد شد، سپس دیوانه شد، آیا حکم قتل در باره او اجرا می شود؟ بین فقهای شیعه و علمای اهل سنت اختلاف است. بعضی معتقدند که دیوانه تکلیفی ندارد و لذا آزاد می شود. بعضی در نقطه مقابل با استناد به روایتی گفته اند: حد بر او جاری می شود. نظیر این بحث که آیا اگر کسی مرتکب زنا شد، سپس دیوانه گشت، حکم رجم در باره او به اجرا گذاشته می شود؟ روایتی داریم که می گوید: «حدّ مطلقاً از مجنون برداشته می شود.» ولی آیا حکم قتل مرتد، حدّ است؟ در روایات از آن به حدّ تعبیر نشده است. مرحوم محقق در شرایع نیز آن را در باب تعزیرات آورده، و در باب حدود تنها مواردی را آورده که در روایات از آنها حدّ تعبیر شده باشد. معیار مشهور در تشخیص حدّ و تعزیر آن است که حدّ مقدار معین از مجازات است و تعزیر مجازاتی است که نوع و مقدارش به

حاکم واگذار شده است. آقای خوئی هم بر اساس همین ضابطه، آن را حدّ شمرده است. حکم سایر فروع غیر منصوص نیز با مراجعه به این اصل روشن می شود.

## پاورقی

[۱] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ح ۶.

[۲] همان، ح ۳.

[۳] ر.ک: همان، باب ۳.

[۴] همان، باب ۱، ح ۵.

[۵] همان، ح ۲.

[۶] علاوه بر ایشان، در میان قدما شیخ مفید و شیخ طوسی در خلاف نیز بر همین رأی اند. (ر.ک: المقنعه، ص ۸۰۰ و الخلاف، ج ۵، ص ۳۵۳).

[۷] بدون تردید در عبارت قاضی ابن براج سقطی رخ داده است چون حکم مرتد فطری بیان شده است، بدون آنکه حکم مرتد ملّی بیان شود. چه اینکه در دو مبحث دیگر متعرض همین مطلب شده و مانند اصحاب فتوا داده است. در کتاب الفرائض می گوید: «اذا ارتدّ المسلم بانث منه زوجته و كان علیها ان تعتدّ عدّه المتوفی عنها زوجها و یقسّم میراثه بین مستحقّیه من وراثه و یقتل من غیر ان یستتاب... و من كان کافراً ثم اسلم و ارتدّ بعد اسلامه فان یعرض علیه الاسلام فان عاد الیه و الاّ قتل». (المهذب، ج ۲، ص ۱۶۰ ۱۶۱). و در کتاب اللعان و الارتداد نیز می گوید: «المرتد عن دین الاسلام علی ضربین: احدهما ان یکون مولوداً علی فطره الاسلام و الآخر یکون قد اسلم بعد کفر ثم ارتدّ بعد هذا الاسلام، فان كان مسلماً مولوداً علی فطره الاسلام ثم ارتدّ فقد بانث منه زوجته فی الحال و قسّم ماله بین ورثته و قتل من غیر ان یستتاب و كان علی زوجته ان تعتدّ عدّه المتوفی عنها زوجها، و ان كان ممن اسلم بعد کفر

ثم ارتد استتيب فان عاد الى الاسلام كان العقد بينه و بين زوجته ثابتاً و ان لم يعد الى الاسلام قتل...» (همان، ص ۳۱۴).

[۸] المذهب، ج ۲، ص ۵۵۲.

[۹] بر مسأله «لزوم قتل مرتد فطرى» شيخ مفيد نیز در میان قداما ادعاى اجماع بين مسلمين کرده و مى فرمايد: «من استحل الميتة او الدم او لحم الخنزير عمّن هو مولود عن فطره الاسلام فقد ارتدّ بذلك عن الدين و وجب عليه القتل باجماع المسلمين». (المقنعه، ص ۸۰۰). به قرينه عبارت بعدى مفيد که سخن از استتابه دارد، معلوم مى شود که مرتد فطرى بدون آنکه استتابه شود، کشته مى شود. عبارت بعدى چنین است: «و من كان على ظاهر المله ثم استحلّ بيع الخمر و الاشربه المسكره و الميتة و الدم و لحم الخنزير و التجاره فى ذلك استتيب منه فان تاب و راجع الحق لم يكن عليه سبيل و ان اقام على استحلال ذلك كان يحكم المرتدّ عن الدين الذى يجب عليه القتل كوجوبه على المرتدّين». (همان، ص ۸۰۱) شيخ طوسى نیز ادعاى اجماع کرده (ر.ک: نهايه الاحكام، ج ۳، ص ۳۱۹).

[۱۰] الدروس الشرعيه، ج ۲، ص ۵۲.

[۱۱] ظاهراً سهوى رخ داده است، عبارت فوق از كتاب «الروضه البهيه» است و عبارت «مسالك» تفاوتهاى با اين عبارت دارد.

[۱۲] الروضه البهيه، ج ۹، ص ۳۳۷ ۳۳۸، طبع دار العالم الاسلامى.

[۱۳] فيض كاشانى، مفاتيح الشرايع، ج ۲، ص ۱۰۴.

[۱۴] تحرير الوسيله، ج ۲، ص ۴۹۹.

[۱۵] مبانى تكمله المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۷.

[۱۶] محقق اردبيلى دو روايت محمد بن مسلم و عمار ساباطى را بر مرتد خاصى حمل کرده نه هر مرتد فطرى (ر.ک: مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۲۰)، لذا برخى از فقها احتمال داده اند که شايد به نظر ايشان توبه گروه خاصى

از مرتد فطری که پیامبر را تکذیب کند و بر آن جحود ورزد و اصرار نماید و بر آنچه به آن حضرت نازل شده، کافر گردد پذیرفته نیست، نه هر مرتد فطری. اگر این احتمال مؤیداتی داشته باشد، مانند اینکه: اساساً کافر به کسی گفته می شود که انکارش از روی عناد و لجاج باشد چنانچه برخی از دانشمندان و متفکران اظهار نموده اند (ر.ک: شهید مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۲۲۹)، می تواند مطابق با اعتبار باشد و این دغدغه را که «چگونه می توان کسی را که احیاناً به لحاظ شبهه فکری مرتد شده و از روی عناد و لجاج کفر نمی ورزد، بدون استتابة حکم قتلش را صادر کرد مرتفع نماید. ولی مطلبی که این احتمال را تضعیف می کند وجود روایاتی است که با الفاظی غیر از (کفر) از ارتداد سخن گفته و حکم به عدم استتابة و قتل صادر کرده است مگر آنکه آن روایات که بیانگر ارتداد خاصی می باشند، مفسر این روایات باشند. البته غالب این روایات ارسال دارند جز روایت علی بن جعفر که صحیحه بوده و چنین تعبیری دارد: «سألته عن مسلم تنصر ق ال یقتل و لا یستتاب». احتمال دارد مراد کسی باشد که برای تضعیف اسلام مسیحیت را به خود بسته باشد و به دروغ ادعای مسیحی بودن کند نه اینکه واقعاً به دین مسیحیت گرویده باشد. نکته قابل توجه دیگر آن است که گرچه در بعضی از روایات از لزوم جدایی زن از مرتد به مجرد ارتداد سخن گفته شده، ولی فقها در نوع عدّه ای که زن مرتد نگه می دارد بین

زن مرتد فطری و مرتد ملی تفاوت قائل شده اند (ر.ک: شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۷، ص ۳۶۴)، چنانکه در روایت عمار ساباطی عدّه همسر مرتد «عدّه وفات» است و در روایت ابوبکر حضرمی «عدّه طلاق». به هر تقدیر، این احتمال که «عدم قبول توبه» مختص آن مرتد فطری است که با لجاجت و عناد بر کفر خود اصرار ورزد، بعید نیست، لذا شخص دارای شبهه فکری که به دنبال یافتن حقیقت است، از شمول این روایات خارج است، مگر آنکه پس از رسیدن به حق، باز هم بر موضع باطل خویش اصرار ورزد.

[۱۷] در اکثر روایات تعبیر «یستتاب» آورده شده که جمله خبریه مجهول است نه امر، مگر آنکه گفته شود به نظر علمای اصول جمله خبریه آکد در وجوب است. تنها در یک روایت، علی (ع) به یکی از کارگزارانش در باره حکم زندیق به لسان امر می فرماید: «اما من کان من المسلمین ولد علی الفطره ثم تزندق فاضرب عنقه و لا تستتبه و من لم یولد منهم علی الفطره فاستتبه فان تاب و الا فاضرب عنقه...». (وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۵، ح ۵؛ ج ۲۸، ص ۳۳۳). البته اگر لسان روایات وجوب استتابه هم نباشد، شرطیت استتابه برای جواز قتل در مرتد ملی محرز است و بدون آن نمی توان حکم قتل مرتد را صادر کرد.

[۱۸] ظاهراً مقصود روایت مسمع بن عبدالملک (ابواب حد المرتد، باب ۳، ح ۵) است که سه روز را لازم دانسته است. همچنین روایت ابی الطفیل (همان، باب ۳، ح ۶) است که سه مرتبه را لازم شمرده و نیز روایت عبدالله بن سنان (همان، باب ۶، ح ۴) است که سه روز مهلت

داده شده است. روایت مسمع هر چند طبق نقل کلینی و شیخ طوسی ضعف سندی دارد ولی طبق نقل صدوق، موثقه است. سند روایت طبق نقل صدوق چنین است: رواه الصدوق باسناده عن السكوني عن جعفر عن ابيه عن آباءه(ع)... از این رو می تواند مستند فتوا قرار گیرد چنانکه برخی چون صاحب جواهر و کاشف اللثام بدان فتوا داده اند. روایت ابی الطفیل که موردی را از یکی از مأموران اعزامی امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند، گذشته از ضعف سند، نمی تواند مستند مورد اعتمادی باشد. طبق روایت ابن سنان نیز علی(ع) سه روز برای توبه کردن مهلت داد. ولی با توجه به اینکه در مبحث بعدی خواهد آمد که صدور حکم ارتداد از شؤون حاکم و قاضی است، بعید نیست که تشخیص آن به حاکم واگذار شده و سه روز که در روایات فوق همگی در باره امیرالمؤمنین علی(ع) است، به شؤون حکومتی آن حضرت مربوط باشد. هر چند روایت مسمع ناظر به بیان حکم شرعی است، ولی این احتمال که حضرت به عنوان یک دستورالعمل حکومتی چنین حکمی را صادر کرده باشند، منتفی نیست. اتفاقاً همین احتمال از سوی محقق اردبیلی تقویت شده است.(ر.ک: مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۲۲).

[۱۹] این دیدگاه به شیخ طوسی در خلاف و مبسوط، و بعضی دیگر از فقها نسبت داده شده است. صاحب جواهر می گوید: «و قيل و القائل الشيخ في محكي المبسوط و الخلاف و تبعه عليه غيره: يمهل القدر الذي يمكن معه الرجوع لاطلاق الأدلة الذي لا يقيد الخبر المزبور بعد ضعفه». (جواهر الكلام، ج ۴۱، ص ۶۱۳). ولی شیخ طوسی به اصحاب نسبت داده و می گوید:

«الموضع الذی قلنا یستتاب، لم یحدّه اصحابنا بقدر و الاولی ان لا یكون مقدراً... دلیلنا: ان التحدید بذلک یحتاج الی دلیل». سپس به بعضی از روایاتی تمسک کرده که به مجرد عدم توبه دستور قتل صادر شده، بدون آنکه مهلتی داده شود. (خلاف، ج ۵، ص ۳۵۶ ۳۵۷).

[۲۰] صاحب جواهر پس از نقد این دیدگاه، «سه روز مهلت دادن» را یکی از اقوال دیگر در مسأله دانسته و آن را احوط شمرده است. وی معتقد است مهلت دادن به مرتد تا زمانی که شبهه اش برطرف شده و بازگردد، چه بسا چند سال به طول انجامد و این سخن و نظر بر خلاف نص و فتواست و اینکه به او بیش از سه روز برای توبه کردن مهلت داده نمی شود، شاید بدین جهت باشد که او در اینکه دچار شبهه شده، چه بسا مقصر بوده و معذور نباشد. (ر.ک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۳ ۶۱۵).

[۲۱] ناگفته نماند که در کلام صاحب جواهر تفکیکی بین کسی که به خاطر شبهه فکری مرتد شده یا به علت دیگر، مشاهده نمی شود، به طور کلی در باره مرتد فطری استتابه را تا سه روز لازم شمرده و بیش از آن را مجاز نمی داند و فرقی بین کسی که به خاطر باقی ماندن شبهه اش توبه نمی کند و بین کسی که به انگیزه دیگر، از توبه کردن استنکاف می ورزد، قائل نیست، چون ادله را مطلق می داند. اگر بین موارد مختلف، تفکیک قائل شدیم و برای کسی که دچار شبهه فکری شده، مهلت بیشتری داده شد، جای این سؤال باقی است که نهایت این مهلت چقدر است؟ بالاخره



حدی دارد یا نه؟ آیا می توان ملتزم شد که تا شبهه اش برطرف نشده، نمی توان احکام ارتداد را در باره او جاری کرد، هر چند بیست سال طول بکشد و حاضر نباشد شهادتین بر زبان جاری کند؟.

[۲۲] هنگامی که امام علی(ع) از عده ای و از آن جمله اسامه بن زید سؤال کرد، چرا برای جنگ حرکت نمی کنید، او عذر آورد که پیامبر فرموده با کسانی که شهادتین می گویند، نجنگید و به ماجرای که برای خودش رخ داده بود، استشهاد کرد و گفت: «انت اعز الخلق علی و لکنی عاهدت الله ان لا اقاتل اهل لا اله الا الله» مورخین گفته اند: کان اسامه قد اهوی برُمحه فی عهد رسول الله(ص) الی رجل فی الحرب من المشرکین فخافه الرجل، فقال: لا اله الا الله فشجره بالرُمح فقتله و بلغ النبی(ص) خبره، فقال: یا اسامه! اقتلت رجلاً یشهد ان لا اله الا الله؟ فقال: یا رسول الله! انما قالها تعوذاً. فقال(ص) الا شققت قلبه؟ (الا شققت عن قتله؟). (شیخ مفید، الجمل، ص ۹۵، ۹۶).

[۲۳] وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح ۳.

[۲۴] سوره مائده، آیه ۳۲.

[۲۵] سوره انعام، آیه ۱۵۱.

[۲۶] میان آیات شریفه با روایت عمار تعارضی وجود ندارد. زیرا آیه اول کشتن را در دو صورت تجویز کرده، قتل در برابر قتل و قتل شخص مفسد، و مرتد یکی از مصادیق مفسد است، در حقیقت روایت عمار می تواند مشخص کننده یکی از افراد مفسدی باشد که می توان او را به قتل رساند، چنان که محقق اردبیلی در تفسیر «فساد فی الارض» می گوید: «قیل کالشرك و قطع الطريق... و الظاهر من

الفساد اعم فیدلّ علی اباحه القتل للفساد و یدلّ علی جوازه لمطلق الفتنة ایضاً قوله تعالی «و الفتنة اشدّ من القتل»، و لکن الفتنة و الفساد مجملتان غیر واضحتان، نعم الظاهر ان ما یوجب القتل حدّاً داخل فیہ مثل اللواط و زنی المحصن و نحو ذلك...» (زبده البیان، ص ۸۳۷). انصاف این است که اصلاً آیه شریفه ناظر به این جهت نیست که هر شخصی می تواند مفسد یا قاتل را بکشد یا نیاز به حکم حاکم دارد، آیه هیچ گونه منافاتی با اینکه قتل قاتل یا مفسد بسا نیاز به اجازه حاکم داشته باشد، ندارد. آیه در مقام بیان این جهت نیست، بلکه ناظر به این جهت است که قتل بدون وجود این دو سبب جایز نیست، از این رو اطلاقی در آیه نیست و تعارضی متصوّر نیست تا از تخصیص و تقييد سخن گفته شود. آیه دوم نیز ناظر به این جهت نیست، بلکه هشدار می دهد که نفوس بشری را که خداوند برایشان حرمت قائل شده، جز به حق نمی توان کشت. اگر به عللی مهدور الدم شده باشد، می توان به قتل رساند. و این لسان اصلاً در مقام بیان این جهت نیست که نیاز به اجازه حاکم دارد یا می توان رأساً به قتل رساند. پس آیه اطلاق ندارد تا سخن از تقييد آن به میان آید. فرض بر این است که قتل مرتد یکی از مصادیق «قتل به حق» است، چنانکه در کلام محقق اردبیلی مشاهده می شود. وی در تفسیر استثناء در آیه می گوید: «مثل القصاص و الحدّ و الرّجم و الارتداد». (همان، ص ۵۰۱).

[۲۷] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

[۲۸] نهج البلاغه،

[۲۹] احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۶۶.

[۳۰] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

[۳۱] معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۸۸.

[۳۲] وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۴۹.

[۳۳] همان، ص ۳۲۹ ۳۳۳ ۳۳۵.

[۳۴] از جمله روایات، صحیح هاشم بن سالم است که از امام صادق (ع) در باره کسی که به پیامبر (ص) دشنام دهد، سؤال شده و حضرت پاسخ می دهد: «یقتله الادنی فالادنی قبل ان یرفع الی الامام». (وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۷، ح ۱؛ ج ۲۸، ص ۳۳۷).

[۳۵] همان، ص ۲۱۳، ح ۳.

[۳۶] با توجه به اینکه تنها روایات معتبری که قتل مرتد را برای شنونده تجویز کرده، صدر روایت عمار سبابی است، و این روایت ارتداد خاصی را مطرح کرده یعنی کسی که با پیامبر عناد و لجاج ورزد و او را تکذیب نماید، بعید نیست که این فرد به سبّ النبی ملحق باشد، همان طور که در سبّ النبی مراجعه به حاکم لازم نیست و می توان بدون مراجعه به محکمه شخص دشنام دهنده به پیامبر را به قتل رساند، در تاریخ هم نقل شده که علی (ع) در حضور پیامبر شخصی را که آن حضرت را تکذیب کرده بود، بی درنگ و بدون آنکه از حضرت اجازه بگیرد، به قتل رسانید. پس با استناد به صدر روایت عمار سبابی نمی توان جواز قتل هر مرتدی برای شنونده را اثبات کرد، بلکه این جواز مربوط به مرتد خاصی است. اگر کسی چنین احتمالی را در این باره مطرح کند، چندان دور از ذهن نخواهد بود.

[۳۷] مبسوط، ج ۸، ص ۷۱.

[۳۸] ر.ک: شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۳۵۲ «روی عن النبی (ص): انه نهی عن قتل النساء و الولدان».

[۳۹] شیخ طوسی، استبصار، ج ۴، ص ۲۵۴.

[۴۰] وسائل الشیعه،

ابواب حد المرتد، باب ۴، ح ۴؛ ج ۲۸، ص ۳۳۱.

[۴۱] همان، ح ۶، ص ۳۳۲.

[۴۲] مستدرک الوسائل، ابواب حد المرتد، باب ۳، ح ۲.

[۴۳] وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۴، ح ۱؛ ج ۲۸، ص ۳۳۰.

[۴۴] سؤالی که در خصوص روایات مربوطه به ذهن می رسد، این است که آیا می توان از اطلاق روایات به این بیان، رفع ید کرد؟ آیا زدن یا زندانی کردن حتماً علتی برای دست شستن از ارتداد است که بتواند قرینه ای بر حمل روایات بر ارتداد غیر فکری باشد؟ حال اگر زنی را فرض کنیم که مرتد شده و با استتابه نیز توبه نکرده و حاکم اطمینان دارد که زدن و زندانی کردن کمترین تأثیری در بازگشت او ندارد، آیا نباید او را زندانی کند؟ اگر زندانی کردن یا زدن علت برای توبه باشد، نباید در چنین فرضی زن را کتک زد یا زندانی نمود، در حالی که گمان نمی رود که این حرف قابل التزام باشد. بنابراین حمل روایات بر مرتد غیر فکری محتاج دلیل محکمتری است. به علاوه، چرا تهدید به قتل در باره مرد مرتد قرینه قرار نگرفته بر اینکه آن روایات نیز بر مرتد غیر فکری حمل شود؟ همان طور که با آن تزییقات نمی توان شبهه فکری را مرتفع ساخت با تهدید و مجازات قتل نیز نمی توان شبهه فکری را مرتفع ساخت.

[۴۵] همان، ح ۲.

[۴۶] همان، ح ۳.

[۴۷] همان، ح ۵؛ ص ۳۳۱.

[۴۸] عبارت شیخ چنین است: «هذا الحكم مقصور على القضية التي فصلها امير المؤمنين (ع) و لا يتعدى الى غيرها لانه لا يمتنع ان يكون هو (ع) رأى قتلها صلاحاً لارتدادها و تزويجها، و لعلها كانت تزوجت بمسلم ثم ارتدت و تزوجت فاستحقت القتل

لذلك و لامتناعها من الرجوع الى الاسلام». (تهذيب، ج ۱۰، ص ۱۴۳ ۱۴۴). وجه ناسازگاری آن با موازین معلوم نشد، زیرا زنی که شوهرش مسلمان است و مرتد می شود، به صرف ارتداد، تا قبل از انقضای عده، از شوهر جدا نمی شود تا مجاز به ازدواج باشد، لذا عقد او با شوهر دیگر باطل است و اگر مرتکب عمل زناشویی شود، مرتکب زنا شده و حد آن قتل است. به این بیان می تواند با موازین سازگار باشد.

[۴۹] روایت محمد بن قیس در سه بحث «باب السراری و ملک الایمان» ج ۱۳، ص ۴۲۰، و بحث «میراث المرتد» ج ۱۵، ص ۴۰۶، و بحث «حد ارتداد» ج ۱۶، ص ۳۴۷ کتاب ملاذ الاخیار نقل شده ولی چنین بیانی از علامه مجلسی در ذیل آن نیامده است.

[۵۰] ر.ک: شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۳۵۲، احتمالاً روایت مورد نظر این است: «روی عن النبی (ص) انه نهی عن قتل النساء و الولدان»، روایت دیگری هم از کافی نقل کرده که در کافی وجود ندارد، «روی عن النبی (ص) انه نهی عن قتل المرتده».

[۵۱] اگر وجه ارسال این است که ابن محبوب از (غیر واحد من اصحابنا) نقل کرده، در سند تهذیب نیز «غیر واحد من اصحابنا» وجود دارد، لذا سند صحیحه نمی باشد. (ر.ک: تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۷).

[۵۲] مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۶، احتمالاً این دو روایت مورد نظر استاد بوده است.

[۵۳] همان.

[۵۴] سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

[۵۵] کفر زن یا شوهر را یکی از «اسباب تحریم نکاح» یا «روافع نکاح» دانسته اند و ضمن استدلال به آیات مختلف، این آیه را نیز مورد توجه قرار داده اند. و ارتداد را نیز از جمله عوامل برهم خوردن علقه زوجیت شمرده

اند. عبارت شهید ثانی در این باره چنین است: «اذا ارتد احد الزوجین عن الاسلام انفسخ العقد بینهما فی الحال علی کل تقدیر لانه ضرب من الکفر الذی لایباح التناکح معه». (مسالك الافهام، ج ۷، ص ۳۶۳). البته صور گوناگون آن مثل ارتداد قبل از مباشرت یا بعد از آن، تفاوتی از جهت میزان مهر یا عده نگه داشتن یا عده نداشتن دارد که شهید به تفصیل بدان پرداخته است. شیخ اعظم انصاری نیز می فرماید: «و لو ارتد من الزوجین احدهما قبل الدخول انفسخ العقد فی الحال لان المرتد ان کان هو الزوج فلن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سیلاً. و ان کانت الزوجه فلا يجوز البقاء علی نکاح غیر کتابیه و المجوسیّه اجماعاً و لا عده قبل الدخول حتی ينتظر...» (کتاب النکاح، ص ۴۰۱، تراث الشیخ الاعظم).

[۵۶] وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح ۲.

[۵۷] وجه اینکه روایت ظهور ضعیف در مرتد ملی دارد، مشخص نیست. در صدر روایت که «موضوع» را تبیین کرده، قرینه ای بر این مطلب وجود ندارد، در ذیل روایت هم که به بیان «حکم» پرداخته، قرینه بر خلاف وجود دارد چنانکه مورد استشهاد استاد محترم قرار گرفته است.

[۵۸] همان، ابواب موانع الارث، باب ۶، ح ۳؛ ج ۲۶، ص ۲۷.

[۵۹] همان، ح ۶، ص ۲۸.

[۶۰] همان، ح ۱، ص ۲۵.

[۶۱] محقق در شرایع می گوید: «و لو کان المیت مرتداً ورثه الامام (ع) مع عدم الوارث المسلم و فی روایه یرثه الکافر و هی شاذه». صاحب جواهر همین روایت را به عنوان روایت مورد نظر محقق نقل کرده و می افزاید: «بل لم يعرف بها قائل سوی ما یظهر من تعبیر الصدوق فی المقنع بلفظها و من الشیخ فی

کتابی الحدیث مع انه قال فی الفقیه: «الکفار بمنزله الموتی لا یحجون و لا یرثون» بل عن ابن جنید انه روی هذه الروایه عن ابن فضال و ابن یحیی و قال: لنا فی ذلك نظر، بل ظاهرها ان المیراث للولد النصارى و ان كان له ورثه مسلمون و هو خلاف الاجماع و النص، فلا ریب حیثذ فی ان وارثه الامام (ع). «جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۷ ۱۸». اما عبارت شیخ در تهذیب چنین است: «الوجه فی هذا الخبر ان میراث النصارى انما یکون لولده النصارى اذا لم یکن له ولد مسلمون و میراث المسلم یکون لولده المسلمین اذا كانوا حاصلین». (تهذیب، ج ۹، ص ۳۷۲). به هر حال، قسمت اول روایت از نظر نصوص و فتاوی مخدوش است، لذا محقق از آن به شاذّ تعبیر کرده است.

[۶۲] همان، ح ۷، ص ۲۸.

[۶۳] همان، ح ۵، ص ۲۷.

[۶۴] روایت اول عمار سابطی در باره مرتد فطری است و روایت هفتم ابوبکر حضرمی در باره مرتد ملّی، شاهدش آن است که امام (ع) صورت «رجوع به اسلام و توبه شخص» را هم مطرح نموده و حکمش را بیان فرموده است، در حالی که مرتد فطری استتابه نمی شود و توبه اش لا اقل نسبت به سه حکم معروف قتل، جدایی همسر و تقسیم اموال پذیرفته نشده و هیچ گونه تأثیری در آنها ندارد. این تفکیک در نوع عدّه زن که اگر شوهرش مرتد فطری باشد عدّه وفات نگه می دارد و اگر ملّی باشد، عدّه طلاق نگه می دارد، مطابق با اعتبار نیز هست زیرا حکم مرتد فطری قتل است و راهی برای بازگشت او و زنده ماندنش وجود ندارد، لذا همسرش

از همان ابتدا عدّه وفات نگه می دارد، ولی مرتدّ ملی می تواند با توبه کردن، بار دیگر با همسرش ازدواج کند. چنین تفکیکی در کلام شهید ثانی نیز به چشم می خورد. وی در خصوص فسخ نکاح در صورت ارتداد یکی از زوجین می گوید: «و ان كان المرتدّ هو الزوج، فان كان عن ملّه وقف الفسخ على انقضاء العدّه و هي كعدّه الطلاق، فان عاد فهو املك بها و الا بانت منه، و ان كان عن فطره بانت منه في الحال و اعتدّت عدّه الوفاء، لعدم قبول توبته في هذه الحال بالنسبه الى حكم الزوجیه مطلقاً...» (مسالك، ج ۷، ص ۳۶۴).

[۶۵] سوره شوری، آیه ۱۶.

[۶۶] سوره نحل، آیه ۱۲۵.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

